

## معرفی نظریهٔ مناسبت

محمدجعفر بنی‌اردلان<sup>۱</sup>

### چکیده

ممکن است نظریهٔ مناسبت<sup>۲</sup> را به مثابه تلاشی در نظر بگیریم که طی آن اعاده‌های محوری گرایس<sup>۳</sup> (۱۹۷۵) را بازگو می‌کند و نیز اینکه ویژگی اصلی بیشتر ارتباط‌های بشر بیان و بازشناسی نیت‌ها است. گرایس پایه‌های یک مدل استنتاجی - ارتباطی را بنا نهاد، که هدف آن این است که تبیین کنیم چگونه شنونده می‌تواند معنی گوینده را بر پایهٔ شواهدی که ارائه می‌شود استنتاج کند. بر این اساس ویلسن<sup>۴</sup> و اسپربر<sup>۵</sup> (۲۰۰۳) طی چند مقاله وارد عرصه می‌شوند و نظریهٔ مناسبت را که خاستگاه آن آرای گرایس است و دربردارنده دو شعار شناختی و ارتباطی است معرفی می‌کنند.

**واژه‌های کلیدی:** نظریه مناسبت، پاره گفتار، رمزگشایی، اصل همکاری گرایس، منظورشناسی

### ۱- مقدمه

نظریهٔ مناسبت را به عنوان تلاشی می‌توان در نظر گرفت که به تفصیل ادعاهای اصلی گرایس را مورد آزمون قرار می‌دهد. گرایس در گسترش ادعای فوق، مدل ارتباطی استنتاجی‌اش را پایه‌گذاری می‌کند، که گونه دیگری از الگوی رمزی است. طبق الگوی رمزی، برقرارکنندهٔ ارتباط، پیام خود را به صورت علامت، رمزگذاری می‌کند و شنونده با به‌کار بردن رونوشتی برابر، آن را رمزگشایی می‌کند. طبق الگوی استنتاجی، برقرارکنندهٔ ارتباط شواهدی از نیت خود را برای بیان معنی ارائه می‌دهد که شنونده، آن را براساس شواهد ارائه شده از سوی گوینده استنتاج می‌کند. البته، یک پاره‌گفتار، به لحاظ زبانی پاره‌ای از اطلاعات رمزگذاری شده است. در نتیجهٔ درک، مستلزم عنصر رمزگشایی است. اما، معنی زبانی که به وسیلهٔ رمزگشایی حاصل می‌شود درست یکی از دروندادهای فرایندهای استنتاجی غیرآشکار است که تعبیر معنی گوینده را در پی دارد.

هدف منظورشناسی استنتاجی تبیین این موضوع است که شنونده چگونه براساس شواهد ارائه شده، معنی گوینده را استنتاج می‌کند. رویکرد نظری مناسبت بر مبنای این اعادی گرایس (۱۹۷۵)

<sup>۱</sup> - عضو هیئت علمی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی همدان

<sup>۲</sup> - Relevance Theory

<sup>۳</sup> - Grice

<sup>۴</sup> - Wilson, D.

<sup>۵</sup> - Sperber, D.

است که پاره‌گفتارها انتظار مناسب را ایجاد می‌کنند، اما نظریه مناسب چند مورد دیگر از نظریه گرایس را زیر سؤال می‌برد، از جمله نیاز به اصل همکاری و هنجارهای آن، تمرکز بر فرایندهای منظورشناختی، که به تلویحی‌ها و نه تصریحی‌ها کمک می‌کنند، محتوای شرط صدق، نقش تخطی عمدی از هنجار در تعبیر پاره‌گفتار و به کارگیری پاره‌گفتارهای مجازی به منزله مشتقاتی از هنجار یا قرارداد صداقت. ادعای محوری نظریه مناسب این است که انتظارات مناسبی که با یک پاره‌گفتار برانگیخته می‌شوند به اندازه کافی دقیق، کافی و قابل پیش‌بینی است تا شنونده را به سوی معنی گوینده رهنمون سازد. هدف این است که براساس اصطلاحات واقع‌بینانه شناختی تبیین شود که این انتظارات مناسب به چه میزانی است و چگونه ممکن است کمک کند تا شرحی از درک که به لحاظ تجربی قابل توجیه است حاصل شود. این نظریه در چند مرحله گسترش یافته است: مرحله اول ارتباطی و مرحله دوم شناختی است. در این مجال درباره فرضیه‌های عمده نظریه ویلسن و اسپربر (۱۹۸۶) بحث و برخی از کاربردهای نظریه آنها برای منظورشناسی پرسش و پاسخ بررسی می‌شود.

### ۱- مناسبیت و شناخت

ویلسن و اسپربر از سال ۱۹۸۶ طی چند مقاله نظریه مناسب را معرفی کردند. آنها اصل همکاری گرایس را نپذیرفتند و به جای آن اصل مناسبیت را مطرح می‌کنند، که بعداً زیر عنوان مناسبیت در مقاله‌های مختلف ارائه شد. اصل مناسبیت که صورت تعدیل یافته اصل همکاری گرایس است تنها دو شعار دارد، اصل شناختی مناسبیت و دیگری اصل ارتباطی مناسبیت. در اصل شناختی مناسبیت شناخت بشری گرایش دارد که مناسبیت را به حداکثر برساند. این اصل در مقابل پیشینه‌شناختی‌ای قرار دارد که ارتباط استنتاجی در آن رخ می‌دهد. ویژگی مناسبیت در واژه‌های هزینه و منفعت، به منزله خصیصه درونداداها به فرایندهای شناختی نهفته است. منفعت‌ها تأثیرهای شناختی مثبت (مانند تلویح‌های محیطی‌اند که به واسطه تقویت‌سازی‌ها یا بازبینی‌هایی از فرض‌های موجود تضمین می‌شوند) که از رهگذر پردازش درونداد در محیط فرض‌های موجود و هزینه تلاش پردازشی لازم جهت نیل به تأثیرهای ذکر شده حاصل می‌شود. در صورت برابر بودن سایر شرایط، هرچه تأثیرهای شناختی مثبتی که به دست می‌آیند بیشتر باشند، مناسبیت درونداد برای فردی که آن را پردازش می‌کند بیشتر خواهد بود. با وجود این پردازش درونداد، حصول فرض‌های محیطی و گرفتن تأثیرهای شناختی مثبت مستلزم درک، حافظه و استنتاج است. در صورت برابر بودن سایر چیزها، هرچه تلاش پردازشی لازم کمتر باشد، مناسبیت درونداد بیشتر خواهد بود. پیش از ادامه بحث لازم است به چند اصل مهم در نظریه مناسبیت اشاره کنیم.

## ۲- اصل شناختی مناسبت

براساس اصل شناختی مناسبت (ویلسن و اسپربر، ۱۹۸۶: ۶۶-۲۶۰) «نظام شناخت» بشر تمایل دارد توجه و منابع پردازشی را بدین نحو به کار گیرد که مناسبت دروندادهای قابل پردازش را به حداکثر برساند. «سازوکارهای ادراکی» ما در نتیجه روند لزوم انتخاب پایدار در جهت افزایش کارایی شناختی، گرایش دارد به صورت خودکار دروندادهایی را برگزیند تا به طور بالقوه مناسب باشد، «سازوکارهای بازخوانی حافظه» ما گرایش دارد به صورت خودکار فرض‌های محیطی‌ای را انتخاب کند تا به طور بالقوه مناسب باشد و «نظام‌های استنتاجی» ما گرایش دارد به صورت همزمان آنها را به زیاترین شیوه پردازش کند. از این رو، طرفین سخن باید، لاقلاً تا حدی، قادر باشند این موضوع را پیش‌بینی کنند که مخاطب احتمالاً به چه نوع محرکی توجه و واکنش نشان می‌دهد، در پردازش آن احتمالاً چه فرض‌های محیطی را می‌خواهد به کار ببرد و چه نتایجی را می‌خواهد استنتاج کند.

## ۲-۱- اصل ارتباطی مناسبت و ویژگی اساسی منظورشناسی واژگانی

### مناسبت-محور

براساس اصل ارتباطی مناسبت (ویلسن و اسپربر، ۱۹۸۶: ۷۱-۶۶۲)، از طریق پاره‌گفتارها انتظارهای کلی مناسبت ایجاد می‌شود. پاره‌گفتار مربوطه باید حداقل به اندازه کافی مناسب باشد تا ارزش تلاش پردازشی را از سوی مخاطب به دست آورد (و از این رو نسبت به هر نوع درونداد ممکن دیگری که همزمان در اختیار او است مناسب‌تر باشد)، به علاوه، مناسب‌ترین پاره‌گفتار باشد تا با توانایی‌ها و اولویت‌های گوینده سازگار شود. این موضوع موجب انگیزش در روند درک بعدی می‌شود که طبق نظریه مناسبت، به صورت خودکار در مورد پردازش لحظه‌ای دروندادهای کلامی موجود به کار می‌رود. مخاطب معنی‌ای را که به لحاظ زبانی رمزگشایی شده است گزینش و مسیر حداقل تلاش را انتخاب می‌کند، آن را به صراحت غنی می‌سازد تا اینکه تعبیر حاصل شده انتظارات مناسبت وی را برآورده سازد، سپس متوقف می‌شود. به سخن دیگر، لازم نیست سخن اضافی بگوید. این توازن متقابل مربوط به محتوای صریح، فرض‌های محیطی و تأثیرهای شناختی‌ای که به واسطه انتظارهای مناسبت محدود می‌شوند ویژگی اصلی منظورشناسی مناسبت محور است. این رویکرد به درک پاره‌گفتار برای منظورشناسی واژگانی، دو پیامد مهم دارد. در وهله اول، هیچ پیش‌فرض تحت‌اللفظی ندارد یعنی معانی‌ای که به لحاظ زبانی رمزگذاری می‌شوند (معانی یک واژه، گروه یا عبارت و جمله) دیگر بیش از این برای سخنگو سرخ محسوب نمی‌شوند، که رمزگذاری نشوند اما تلویحاً استنتاج گردند. در وهله دوم، درک هر پاره‌گفتاری، چه تحت‌اللفظی، بی‌ربط و چه استعاری، این است که مناسبت بالفعل آن دیده شود و دیدن مناسبت بالفعل یک پاره‌گفتار موضوع پیروی از مسیر حداقل تلاش در سازگاری متقابل محتوای صریح، محیط و تأثیرات شناختی است، آنگونه که در روند درک

مبتنی بر نظریهٔ مناسبت محور تعیین شده است. بنابراین نظریهٔ مناسبت، پاسخ‌های زیر را برای پرسش‌های بنیادی منظورشناسی واژگانی پیشنهاد می‌کند.

فرایندهای منظورشناختی- واژگانی<sup>۱</sup> به واسطهٔ جستجو برای مناسبت به وجود می‌آید، مسیر حداقل تلاش را طی می‌کند، از طریق سازگاری متقابل محتوای صریح<sup>۲</sup>، بافت<sup>۳</sup>، تأثیرات شناختی<sup>۴</sup> عمل می‌کند و وقتی انتظارات مناسبتی که به واسطهٔ پاره‌گفتار ایجاد می‌شود برآورده گردید متوقف می‌شود(فروگذاشته می‌شود). مناسبت چه ویژگی‌هایی دارد؟ به لحاظ شمی، مناسبت نه تنها ویژگی بالقوه پاره‌گفتارها و سایر پدیده‌های قابل مشاهده است، ویژگی بالقوهٔ اندیشه‌ها، حافظه‌ها و نتایج استنتاج‌ها را نیز دربردارد. برحسب نظریهٔ مناسبت، هر محرک بیرونی یا نمود درونی که دروندادی به فرایندهای شناختی است ممکن است در یک زمان برای یک فرد مناسب باشد. طبق نظریهٔ مناسبت، پاره‌گفتارها انتظارات مناسبت را ایجاد می‌کند نه به این خاطر که از گوینده‌ها انتظار می‌رود از یک اصل همکاری یا هنجارها یا برخی دیگر از قراردادهای خاص ارتباطی تبعیت کنند، بلکه به این خاطر که جستجو برای مناسبت، مشخصهٔ بارز شناخت انسانی است، که ممکن است برقرارکنندگان ارتباط، آن را شناسایی و استخراج نمایند. در این بخش، اسپربر و ویلسن، مفهوم اساسی شناختی مناسبت و اصل شناختی مناسبت را معرفی می‌کنند، که پایهٔ رویکرد نظریهٔ مناسبت محور را به منظورشناسی بنا نهاده است.

چه زمانی یک درونداد می‌تواند مناسب باشد؟ به لحاظ شمی، یک درونداد (صوت یا ندا، پاره‌گفتار، حافظه) زمانی برای فرد مناسب است که با اطلاعات پیش‌زمینه‌ای او مرتبط باشد. اطلاعات پیش‌زمینه‌ای که در اختیار او است نتایجی را به بار می‌آورد که برای فرد مهم است: بر فرض، با پاسخگویی به پرسشی که فرد در ذهن خود دارد و دانش او را روی موضوع معینی معطوف می‌کند و آن را بهبود می‌بخشد، تردیدی را رفع و ظنی را برطرف می‌کند و یا تأثیر اشتباهی را تصحیح می‌کند. براساس این اصل، درونداد برای فرد زمانی مناسب است که پردازش آن در بافت فرض‌های موجود تأثیر شناختی مثبت به وجود آورد. تأثیر شناختی مثبت به بینش فرد از جهان مرتبط است. مثلاً، یک نتیجهٔ صحیح. نتایج غلط ارزش داشتن ندارند. آنها تأثیرات شناختی‌اند اما از نوع مثبت نیستند (ویلسن و اسپربر، ۱۹۸۶: ۱-۲).

مهم‌ترین نوع تأثیر شناختی‌ای که به واسطهٔ پردازش یک درونداد در یک بافت به دست می‌آید تلویح بافتی است، نتیجه‌ای که از درونداد و بافت با هم قابل استخراج است، نه به‌تنهایی از درونداد یا بافت. مثلاً، هنگامی که می‌بینم قطار مورد نظر در حال ورود به ایستگاه است، ممکن است به ساعت

<sup>۱</sup> - lexical-pragmatic processes

<sup>۲</sup> - explicit content

<sup>۳</sup> - context

<sup>۴</sup> - cognitive effects

نگاه کنم، با نگاهی به دانش خود از جدول زمانی خروج قطار، به این تلویح بافتی می‌رسم که قطار من تأخیر دارد (که ممکن است خودش به ترکیب شدن با فرض‌های بافتی دیگر تلویح‌های دیگری تولید کند). سایر انواع تأثیر شناختی شامل: تقویت‌سازی بازبینی یا فروگذاری فرض‌های موجود است. برای مثال، منظره تأخیر ورود قطار ممکن است این تأثیر را در من ایجاد کند که این سرویس، نقص فنی دارد، یا مرا به یادآوری این موضوع وادارد تا زمانی که به سر کارم می‌روم، خرید کنم. طبق اصل مناسبت، یک درونداد، زمانی و تنها زمانی برای فرد مناسب است، که پردازش آن، چنین تأثیرات شناختی مثبتی را در پی داشته باشد.

به لحاظ شمی، مناسبت موضوعی قطعی نیست بلکه درجه پذیر است. در نظریه مناسبت چیزی که موجب می‌شود یک درونداد ارزشمند باشد و اینکه موجب می‌شود آن را از میان انبوهی از محرک‌های رقیب گزینش کنیم این نیست که درونداد مزبور فقط و فقط مناسب است، بلکه این است که آن درونداد نسبت به درونداد دیگری که همان زمان در اختیار ما قرار دارد مناسب‌تر است. به لحاظ شمی، هرچه نتایج به دست آمده به واسطه پردازش یک درونداد ارزشمند باشد، مناسب‌تر خواهد بود. همچنین براساس این اصل، هرچه تلاش‌های شناختی مثبتی که با پردازش یک درونداد حاصل می‌شود بیشتر باشد مناسبت آن بیشتر خواهد شد.

چیزی که موجب می‌شود دروندادی از انبوه محرک‌های رقیب گزینش شود تنها تأثیرات شناختی‌ای آن نیست. در شرایط مختلف، ممکن است همان محرک کم و بیش دارای برجستگی باشد، همان فرض‌های بافتی کم و بیش در دسترس باشند و همان تأثیرات شناختی را برای نیل به آنها آسان‌تر یا سخت‌تر سازد. از نگاه شمی، هرچه تلاش برای درک، حافظه و استنتاج بیشتر باشد پردازش درونداد از ارزش کمتری برخوردار خواهد بود. از این‌رو کمتر جلب توجه می‌کند. براساس این اصل هرچه تلاش پردازشی لازم بیشتر باشد مناسبت درونداد کمتر خواهد بود. بنابراین، ممکن است، مناسبت براساس تأثیرات شناختی و تلاش پردازشی به دست آید.

## ۲-۲- مناسبت درونداد برای یک فرد

حال این پرسش بررسی می‌شود که چه عواملی بر مناسبت درونداد برای فرد نظارت دارد. این عوامل را به صورت زیر دسته‌بندی می‌شود:

۱. در صورت برابر بودن هرچیز، هرچه تأثیرات شناختی مثبتی که به واسطه پردازش یک درونداد به دست می‌آیند بیشتر باشد، مناسبت آن درونداد برای فرد در آن زمان بیشتر است.

۲. هرچه تلاش پردازشی مورد انتظار بیشتر باشد، مناسبت آن درونداد برای فرد در آن زمان کمتر خواهد شد.

ویلسن و اسپربر (۲۰۰۳) شرح مختصری از اینکه چگونه مناسبت دروندادهای دیگر ممکن است برحسب تلاش و تأثیر قابل مقایسه باشند ارائه می‌دهند. مریم، فردی است که از اکثر گوشت‌ها متنفر

است و به جوجه هم حساسیت دارد، زنگ میهماندار جشن شام را به صدا در می‌آورد تا ببیند که در لیست غذا چه غذاهایی وجود دارند. میهماندار می‌تواند به درستی سه چیز را به مریم بگوید:

(الف) ما گوشت سرو می‌کنیم.

(ب) جوجه سرو می‌کنیم.

(ج) هم جوجه سرو می‌کنیم هم گوشت.

اما، مورد (ب) برای مریم نسبت به موارد (الف) یا (ج) از مناسبت بیشتری برخوردار است. مورد (ب) به دلایل تأثیر شناختی نسبت به مورد (الف) مناسب‌تر است: مورد (ب) مستلزم مورد (الف) است، و از این رو همه نتایج قابل استخراج از مورد (الف)، به اضافه چیزهای دیگر را در پی دارد. مورد (الف) به دلایل تلاش پردازشی از مورد (ج) مناسب‌تر است: اگرچه (ب) و (ج) به لحاظ منطقی برابرند، بنابراین تأثیرات شناختی مشترکی دارند، به دست آوردن تأثیرات شناختی از مورد (ب) نسبت به مورد (ج) آسان‌تر است، که مستلزم تلاش اضافی تحلیل و استنتاج است. بنابراین مورد (ب) از نظر مریم به دلایل هردو موضوع، تلاش و تأثیر مناسب‌ترین پاره‌گفتار خواهد بود. به عبارت دیگر چنانچه میزان مشابه تلاش و تأثیر لازم باشد، عامل تأثیر در تعیین درجه مناسبت قطعی است و زمانی که میزان مشابهی از تلاش در دسترس باشد عامل تلاش قطعی است.

ویژگی مناسبت تطبیقی است زیرا در مواردی و نه در همه موارد، موجب می‌شود تطبیق‌ها ممکن گردند. درحالی که ممکن است مفاهیم کمی مناسبت از نظر صوری ارزش به دست آوردن را داشته باشد، احتمالاً این مفهوم تطبیقی و نه کمیتی است و بهترین نقطه شروع را جهت ساختن نظریه روان‌شناختی ارائه می‌دهد. در وهله اول، به احتمال زیاد افراد مجبورند ارزش‌های عددی را برای تلاش و تأثیر محاسبه کنند. این در حالی است که مناسبت را از درون ارزیابی می‌کنند. چنین محاسبه‌ای خود مستلزم به کارگیری تلاش است، بنابراین از میزان مناسبت می‌کاهد. به علاوه، حتی زمانی که افراد به صورت آشکار قادرند ارزش‌های عددی را محاسبه کنند، بر فرض، (وزن یا مسافت)، به طور کلی به روش‌های ارزشیابی شمی دسترسی دارند که تطبیقی است و به مفهومی، بنیادی‌تر است. در وهله دوم، درحالی که مواردی از فرایندهای شناختی بشر بتوانند از بیرون قابل اندازه‌گیری باشند (بر فرض، اتلاف وقت)، ممکن است در سایر فرایندهای شناختی قابل اندازه‌گیری باشند (مثلاً، تعداد تلویح‌های بافتی). گاهی نیز ممکن است به طور کامل سایر فرایندهای شناختی به هیچ‌وجه قابل اندازه‌گیری نباشد (برفرض، قدرت تلویح‌ها، سطح توجه). همانگونه که در اصل مناسبت متوجه این موضوع شدیم، به نظر می‌رسد ترجیح دهیم تلاش و تأثیر را به منزله ابعاد غیرنمودی فرایندهای ذهنی به کار ببریم، این دو بعد وجود دارند و در شناخت نقش ایفا می‌کنند، اینکه آیا آنها نمود ذهنی دارند یا خیر؛ و چه زمانی نمود ذهنی دارند، این موضوع در قالب قضاوت‌های تطبیقی شمی است و نه قضاوت‌های عددی مطلق. همین موضوع در مورد مناسبت نیز، صدق می‌کند که دارای دو نقش تلاش و تأثیر است.

با توجه به ویژگی مناسبت که هدف آن به حداکثر رساندن مناسبت دروندادی است که فرد پردازش می‌کند، موضوع، بیشترین بهره‌برداری از پردازش منابع موجود است. هیچ تردیدی نیست که این مسئله‌ای باشد که همه ما برحسب انتخاب، خواهان آنیم. براساس ادعاهای اصل مناسبت انسان‌ها دارای گرایش خودکار جهت به حداکثر رساندن مناسبتند، نه به این خاطر که در این رابطه دارای اختیار تام‌اند که به ندرت چنین است، بلکه به دلیل نحوه‌ای است که نظام شناختی ما در این کار دخیل است. در نتیجه فشار گزینش دائم به سوی افزایش کارایی، نظام شناختی بشر به چنین روشی گسترش یافته است تا سازوکارهای ادراکی افراد به صورت خودکار و به صورت بالقوه محرک‌های مناسب را انتخاب کنند. سازوکارهای بازخوانی حافظه ما به صورت خودکار گرایش دارند فرض‌های مناسب را به فعلیت برسانند و سازوکارهای استنتاجی ما همزمان گرایش دارند آنها را با زیاترین روش پردازش کنند. بنابراین، درحالی متوجه صدای شکستن لیوان در مجاروت خود می‌شویم و احتمالاً به آن بیشتر توجه می‌کنیم و به صورت عمیق آن را پردازش می‌نمائیم که سازوکارهای حافظه و استنتاج این صدا را، به‌عنوان صدای شکستن لیوان شناسایی کنند و نتایجی را محاسبه نماید که احتمالاً برای ما ارزشمندترین خواهد بود. در وهله اول این گرایش همگانی به‌عنوان اصل شناختی مناسبت توصیف می‌شوند (ویلسن و اسپربر، ۱۹۸۶: ۱-۳).

از مباحث بالا این نتیجه به دست می‌آید که شناخت بشر گرایش دارد مناسبت را به حداکثر برساند. این موضوع برخلاف پیش‌زمینه شناختی‌ای است که در ارتباط استنتاجی به وقوع می‌پیوندد.

### ۳- ارتباط و شناخت

گرایش همگانی شناختی برای به حداکثر رساندن مناسبت، لااقل تا حدودی، این امر را ممکن ساخته است تا وضعیت ذهنی دیگران را پیش‌بینی و ماهرانه از آن استفاده کنیم. اگر بدانم شما گرایش دارید مناسب‌ترین محرک‌ها را در محیط خود انتخاب و آنها را به منظور رسیدن به حداکثر مناسبت پردازش می‌کنید، ممکن است قادر باشم محرکی را تولید کنم که احتمالاً توجه شما را جلب کند، بازخوانی برخی فرض‌های بافتی را به سرعت برانگیزانم و شما را به سوی نتیجه مورد نظر خود جلب کنم. برای مثال، ممکن است لیوان خالی خود را در برابر مسیر دیدگان شما روی میز بگذارم و توجه شما را به این مسئله جلب کنم که من نوشیدنی دیگری را می‌خواهم. همانگونه که گرایس (۱۹۷۵) خاطر نشان ساخته است، این موضوع هنوز موردی از ارتباط استنتاجی نیست، زیرا گرچه من قصد داشتیم به روشی معین بر افکار شما تأثیر بگذارم. هیچ شاهدهی ارائه ندادم که من چنین نیتی دارم. ارتباط استنتاجی تنها به هدف تأثیرگذاری بر افکار یک شنونده نیست؛ اینگونه ارتباط، نشانه‌ای از نیت شرکت‌کننده در ارتباط است. وقتی من به آرامی لیوان خود را در مسیر دیدگان شما روی زمین می‌گذارم، سرگرم ارتباط استنتاجی نیستم، اما صرفاً گرایش شناختی طبیعی شما را برای به حداکثر رساندن مناسبت کاوش می‌کنم.

ارتباط استنتاجی، آنگونه که در نظریهٔ مناسبت ارتباط استنتاجی آشکار می‌شود مستلزم لایهٔ اضافی نیت‌مداری است.

### ۳-۱- ارتباط استنتاجی آشکار- بیرونی

الف) نیت اطلاعی یعنی نیت مطلع ساختن شنونده از چیزی؛ ب) نیت ارتباطی یعنی نیت مطلع ساختن شنونده از نیت اطلاعی یک فرد. به نمونهٔ زیر دقت کنید:

درونده‌سازی صورت منطقی رمزگذاری شدهٔ گفتهٔ مریم به صورت توصیف رفتار بیرونی مریم.	الف) مریم به حسن گفت چرا او یک شانه نخریده است؟ شانه ۱ / شانه ۲ [او= فرد تعبیر نشد [X]] [شانه ۱= مرتب کردن موی سر] [شانه ۲= شانه تخم‌مرغ]
با درک رفتار بیرونی مریم و قبول پیش‌فرض مناسبتی که منتقل می‌کند انتظاری ایجاد می‌شود.	ب) گفتهٔ مریم به صورت برابر برای حسن مناسب است.
انتظار ایجادشده توسط (ب)، به همراه این حقیقت که چنین تبیینی حداکثر مناسبت را در این نکته با حسن دارد.	پ) گفتهٔ مریم با توضیح اینکه چرا حسن شانه‌ای را که به او بدهکار بود نخریده است، به مناسبت منجر می‌شود.
اولین فرضیه‌ای که برای حسن اتفاق می‌افتد به همراه سایر پیش‌زمینه‌های مقتضی ممکن است انتظار (پ) را برآورده سازد. به‌عنوان پیش‌فرض تلویحی گفتهٔ مریم پذیرفته شود.	ت) فراموش کردن نخریدن شانهٔ ۱ ممکن است باعث شود شخص نتواند شانه‌ای را که بدهکار است پس دهد.
اولین غنی‌سازی صورت منطقی گفتهٔ مریم برای حسن اتفاق می‌افتد با (ت) ترکیب می‌شود و منجر به برآورده شدن (پ) می‌شود و به‌عنوان تصریح گفتهٔ مریم مورد قبول واقع می‌شود.	ث) حسن فراموش کرد که شانهٔ ۱ را بخرد.
آنچه از (ت) و (ث) برمی‌آید (پ) را برآورده می‌سازد و به‌عنوان نتیجه تلویحی گفتهٔ مریم مورد قبول واقع می‌شود.	ج) رضا قادر به خریدن شانه برای مریم نیست. او مدیون است زیرا فراموش کرده است که شانهٔ ۱ را بخرد.

#### ۴- جمع‌بندی مطالب

در مقاله حاضر پس از معرفی نظریه مناسبت به بحث درباره روابط معنایی در سطح جمله پرداخته شد و به این نکته توجه شد که هدف منظورشناسی استنتاجی این است که تبیین کند چگونه شنونده معنی گوینده را براساس شواهد ارائه شده استنتاج می‌کند. بحث در خصوص مناسبت بر مبنای ادعاهای اصلی دیگر گرایس (۱۹۷۵) استوار است: اینکه پاره‌گفتارها به صورت خودکار انتظاراتی را ایجاد می‌کنند که شنونده را به سوی معنی گوینده رهنمون می‌سازند. برخلاف ویلسن و اسپربر، گرایس این انتظارات را براساس اصل همکاری و هنجارهای آن تعریف می‌کند.

#### منابع

- Ginzburg, J.(1995 a), "Resolving Questions", in: *Linguistics and Philosophy*, Vol. 18, No. 5, pp. 459-527.
- Grice, H. P.(1975), "Meaning", *Philosophical review*, 66: pp. 377-388.
- Hagstrom, P.(1998), *Decomposing Questions*, working papers in linguistics.
- Wilson, D. and Sperber, D.(2003), "Relevance Theory", in: G. Ward and L. Horn (eds), Oxford.
- Wilson, D. and Sperber, D.(1986), "On Defining Relevance", in: Grandy and Warner (eds), *Philosophical Grounds of Rationality*, Oxford.

---

ل س د ا ف